Journal of Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 3, autumn 2025

Online ISSN: 3060-7515
https://jispll.urmia.ac.ir/

The Social Semiotics of Hasanak the Vizier in Tarikh-i Bayhaqi in Light of Pierre Guiraud's Theory

Fahimeh, Shafiee Esfahani[1] and Zahra Ghoroghi[2]

1- Department of Persian Language and Literature,, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Tehran North Branch, Tehran, Iran.
2- Department of Persian Language and Literature,, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Tehran North Branch, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Received:
2024/10/21
Accepted:
2025/04/16
pp:
79- 91

Keywords:
Hasanak the Vizier;
Tarikh-i Bayhaqi;
Signs;
Social Etiquette

ABSTRACT

As a significant approach in textual analyses, social semiotics helps writers unveil the hidden layers of the text. The present study examines the implications in the story Hasanak the Vizier in the history book Tarikh-i Bayhaqi in the light of Pierre Guiraud's social semiotics theory. Therefore, the execution of Hasanak is analyzed at two levels: identity signs and social etiquette signs. As to identity signs, such categories as religion, clothing and occupation were concerned, while the tone of voice and non-verbal communication were the case in social etiquette signs. Findings suggest that religion is an important and key element in the area of identity signs. In fact, in line with the political component in the structure of the study, religion is almost hidden in the story such that the core of the story of Hasanak the Vizier, i.e., the execution of Hasanak is the result of the coordination between the two elements. When it comes to social etiquette signs, a group of characters is in conflict with another group: on the one hand, Abu Sahl Zawzani and the ruler and caliph of Baghdad, on the other hand, Hasanak the Vizier and Khwaja Ahmad Hassan Meymandi and the general public. This unjust rivalry between the two groups resulted in the execution of Hasanak.

Citation: Shafiee Esfahani, F., & Ghoroghi, Z. (2025). The Social Semiotics of Hasanak the Vizier in Tarikh-i Bayhaqi in Light of Pierre Guiraud's Theory. *Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature*, *1*(3), 79-91.

© The Author(s).

Publisher: Urmia Univertsity.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2025.55646.1014

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.3.6.5

[1] **Corresponding author: Shafiee Esfahani**, **Email:** fahimossadatshafiee@gmail.com, **Tell:** 02177680849

نشریه مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی

دوره ۱، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۴

شاپا الکترونیکی: ۷۵۱۵-۳۰۶۰

https://jispll.urmia.ac.ir/

نشانه‌شناسی اجتماعی داستان حسنک وزیر در تاریخ بیهقی بر مبنای نظریهٔ پیر گیرو

فهیمه شفیعی اصفهانی [۱]، زهرا قرقی [۳]

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، تهران، ایران

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، تهران، ایران

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

دریافت:
۱۴۰۳/۰۷/۳۰

پذیرش:
۱۴۰۴/۰۱/۲۷

صص:
۹۱-۷۹

واژگان کلیدی:
نشانه شناسی اجتماعی،
حسنک وزیر،
تاریخ بیهقی،
هویت،
آداب معاشرت،
پیر گیرو.

چکیده

نشانه‌شناسی اجتماعی یکی از رویکردهای مهم در پژوهش‌های متنی است که نویسنده از رهگذر آن قادر است لایه‌های پنهان متن را کشف و بررسی کند. ما در این پژوهش بر آنیم باتوجه به مؤلفه‌های موجود در رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی پیر گیرو، دلالت‌های معنایی متن داستان حسنک وزیر در تاریخ بیهقی را واکاوی کنیم. بر همین اساس ماجرای بر دار کردن حسنک وزیر را در دو سطح نشانه‌های هویت و نشانه‌های آداب معاشرت بررسی کردیم. در بخش نشانه‌های هویت، مقولاتی نظیر دین، پوشاک، و شغل دخیل بودند و در بخش نشانه‌های آداب معاشرت، لحن کلام و ارتباطهای غیرکلامی مورد توجه واقع شدند. یافته‌های پژوهش نشان داد که مقولهٔ دین، به عنوان یک عنصر اساسی و کلیدی در بخش نشانه‌های هویت حائز اهمیت است. درواقع این عنصر، به شکلی پنهان و البته کاملاً به موازات عنصر سیاسی که در ظاهر رکن اساسی داستان است، حضور دارد، به گونه‌ای که هستهٔ اصلی داستان که همان بر دار کردن حسنک است، در نتیجهٔ هماهنگی این دو عنصر شکل گرفته است. در بخش نشانه‌های آداب معاشرت نیز، رقابت و تقابل بین دو گروه شخصیتی است؛ از یک سو بوسهل زوزنی و حاکمیت و خلیفهٔ بغداد و از سویی دیگر حسنک وزیر و خواجه احمد حسن میمندی و عامهٔ مردم، که البته این رقابت ناعادلانه با اعدام حسنک پایان می‌پذیرد.

استناد: شفیعی اصفهانی، فهیمه و قرقی، زهرا. (۱۴۰۴). نشانه‌شناسی اجتماعی داستان حسنک وزیر در تاریخ بیهقی بر مبنای نظریهٔ پیر گیرو. مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، ۱(۳)، ۷۹-۹۱.

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه ارومیه.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2025.55646.1014

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.3.6.5

[۱] **نویسنده مسئول:** شفیعی اصفهانی ، **پست الکترونیکی:** fahimossadatshafiee@gmail.com ، **تلفن:** ۰۲۱۷۷۶۸۰۸۴۹

این مقاله در شمار مقالات مستخرج از طرح پژوهشی پسادکتری زبان و ادبیات فارسی با حمایت بنیاد ملی نخبگان است.

نگارندگان این مقاله، مراتب تشکر و قدردانی خود را از حمایت‌های مادی و معنوی بنیاد ملی نخبگان، تقدیم می‌دارند.

۱– مقدمه

یکی از داستان‌های جذاب و تأثیرگذار تاریخ بیهقی، داستان حسنک وزیر است که بیهقی آن را به دلیل علاقهٔ قلبی به حسنک وزیر به شیوهٔ بسیار استادانه توصیف و روایت می‌کند و از دل یک ماجرای تاریخی با بهره‌مندی از صحنه‌های شگرف، داستان روایی ماندگاری را در ادبیات فارسی خلق می‌کند. حسنک وزیر از خانوادهٔ معروف میکائیلیان است که پس از احمد حسن میمندی به وزارت محمود غزنوی می‌رسد و در سالی که سرپرست حجاج خراسان در مکه است در هنگام بازگشت از ترس از راه بغداد عبور نمی‌کند، از راه شام به خراسان می‌رود، خلعت از خلیفهٔ فاطمی هدیه می‌گیرد و همین امر بعداً زمینه را فراهم می‌کند که بوسهل زوزنی در هنگام پادشاهی مسعود به او تهمت قرمطی بزند و در نهایت سبب به دار آویختن او شود. این داستان در تاریخ بیهقی به دلیل توصیفات و توضیحات دقیق بیهقی در زمینهٔ خصوصیات دینی، پوشاک، مشاغل، لحن و ارتباطات غیرکلامی قابلیت بسیاری جهت بررسی و تحلیل از منظر نشانه‌شناسی اجتماعی پیر گیرو را دارد. به همین دلیل در این پژوهش به بررسی این داستان از منظر نشانه‌شناسی اجتماعی می‌پردازیم. بررسی توصیفات دقیق تاریخ بیهقی به ویژه داستان حسنک وزیر از منظر رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی فهم بهتر و جذاب‌تری از این اثر ارزشمند را در پی دارد و روشنگر رمز و راز ماندگاریِ این داستان در حوزهٔ نشانه‌های هویتی است. همچنین این پژوهش زمینهٔ لازم را برای تحلیل سایر بخش‌های کتاب تاریخ بیهقی با توجه به نظریهٔ نشانه‌شناسی اجتماعی پیر گیرو فراهم می‌کند.

۱- ۱- پیشینهٔ تحقیق

پژوهش‌های صورت گرفته دربارهٔ داستان بر دار کردن حسنک وزیر در تاریخ بیهقی بسیار زیاد و متعدد است. در این بخش به پژوهش‌هایی اشاره می‌شود که به رویکرد پژوهش حاضر نزدیک است، با این حال تاکنون این حکایت براساس رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی مورد پژوهش قرار نگرفته است. یحیی طالبیان و ندا امین (۱۳۹۷) در مقالهٔ «تحلیل و بررسی ساختارهای گفتمان‌مدار در روایت ابوالفضل بیهقی از ماجرای حسنک وزیر» بر اساس ساختارهای گفتمان‌مدار به این نتیجه رسیده‌اند که بیهقی برای بیان نگفتنی‌های حقایق تاریخ معاصر خود از ساختارهای زبانی خاصی بهره گرفته است که معنا را در زوایای عناصر محتوا و صورت پنهان می‌کند. پس‌زمینه‌سازی و نام‌دهی، پیوسته‌نمایی و گسسته‌نمایی، ارزش‌گذاری، فعال‌سازی و غیرفعال‌سازی از مقولاتی هستند که دلالت بر نوعی گفتمان پوشیده‌گویی در این روایت دارد. نادری‌فر و رحمتیان (۱۴۰۰) در مقالهٔ «کاوش داستان بر دار کردن حسنک وزیر بر پایهٔ گفتمان کنشی گرمس» به بررسی و تحلیل عوامل گفتمان‌های کنشی موجود در این روایت پرداخته و بیان می‌کنند که بوسهل (کنش گذار/ کنش‌گر گفتمانی) در یک فرایند القایی به جهت رفع نقصان معنا که کین‌خواهی از حسنک است با قدرت مجاب‌سازی، زمینه را برای انجام کنش توسط سلطان مسعود حاصل می‌کند و از آنجایی که در این جریان القایی رابطهٔ تعاملی بین دو سوی کنش یعنی کنش‌گذار و کنش‌گر در جریان است این نقصان معنا برای هر دو شرایط حصول معنا را مهیا می‌کند. زمانی که کنش‌گرِ گفتمانی موضع‌گیری می‌کند به انجام کنش دست می‌زند و نتیجه، بر دار کردن حسنک می‌شود. ساره زیرک (۱۳۹۵) نیز در جستار «نشانه– معناشناسی عاطفی گسست و انسداد گفتمانی در داستان حسنک وزیر» بیان می‌دارد که سازِکار حسی و عاطفی در داستان حسنک وزیر در تاریخ بیهقی منجر به شکست گفتمانی می‌شود. از نظر مؤلف زیرساخت عاطفی تعیین‌کننده در این داستان از تحقیر اجتماعی نشأت می‌گیرد که شخصیت بوسهل زوزنی آن را تجربه می‌کند و به عواطفی چون تشفّی و انتقام منجر می‌شود. حسن دلبری و فریبا مهری (۱۳۹۴) در مقالهٔ «کارکرد ایدئولوژی در لایه‌های سبکی داستان حسنک وزیر» می‌کوشند بازتاب انگاره‌های ذهنی و عاطفی بیهقی را در این داستان ارزیابی کنند. به همین منظور مبانی ایدئولوژیک نویسنده را با تکیه بر اصول سبک‌شناسی لایه‌ای در سه لایهٔ واژگانی، نحوی و بلاغی بررسی می‌کنند. مسلم ذوالفقارخانی (۱۳۹۸) در مقالهٔ «تعذیب و تنبیه در تاریخ بیهقی: بررسی داستان حسنک وزیر براساس نظریات میشل فوکو» با استفاده از مدل‌های تحلیلی فوکو

در کتاب مراقبت و تنبیه، به بررسی اعدام حسنک وزیر در تاریخ بیهقی می‌پردازد. از نظر او، بیهقی در این روایت، با روشی دراماتیک و به شیوه‌ای توصیفی به شرح آیین اعدام در عصر غزنویان می‌پردازد. علی تسلیمی و معین کمالی‌راد (۱۳۹۷) در مقالهٔ «تحلیل حکایت ذکر بر دار کردن حسنک با رویکرد تاریخ‌گرایی نوین» با بهره‌گیری از رویکرد تاریخ‌گرایی نوین، می‌کوشند نقش گفتمان و ایدئولوژی‌های مؤثر در متن را که به منظور پنهان کردن عاملیت حاکم در این ماجرا به کار می‌رود نشان دهند.

۱- ۲- روش تحقیق

مسئلهٔ اصلی در پژوهش حاضر بررسی نشانه‌های اجتماعی است که در برساخته شدن لایه‌های پنهان متن داستان حسنک وزیر دخالت دارند به همین دلیل با روش توصیفی_تحلیلی به بررسی و تحلیل دو مقولهٔ نشانه‌های هویت و آداب معاشرت در داستان حسنک وزیر بر مبنای رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی پیر گیرو می‌پردازیم.

۲– بحث و یافته‌های تحقیق

۲- ۱- مبانی تحقیق

«نشانه‌شناسی» به عنوان بخشی از روان‌شناسی اجتماعی و عمومی (سوسور،۱۳۷۸: ۲۴). «به مطالعهٔ نظام‌های نشانه‌ای نظیر زبان‌ها، رمزینه‌ها، نظام‌های علامتی و غیره می‌پردازد» (گیرو، ۱۳۹۹: ۱۳). چندلر معتقد است در الگوی سوسوری، نشانه یک کل است که از اتصال دال به مدلول نتیجه می‌شود، و این رابطه «دلالت» نام دارد. (چندلر، ۱۳۸۷: ۴۳) از نظر نشانه‌شناسان سوسوری، رابطهٔ مستقیم و بدیهی میان دال و مدلول وجود ندارد، بلکه این رابطه کاملاً قراردادی و بر اساس مناسبات اجتماعی است. سوسور خود در این‌باره می‌گوید: «رابطهٔ میان دال و مدلول اختیاری است، و از آنجا که نشانه، رابطهٔ تداعی میان دال و مدلول به شمار می‌رود، می‌توان گفت که نشانهٔ زبانی از ماهیتی اختیاری برخوردار است» (سوسور، ۱۳۸۰: ۲۸). سجودی نیز با توجه به آرای سوسور تصریح می‌کند نشانه، حاصل انطباق دو عنصر دال و مدلول است و همیشه دو رو دارد. دالی که به هیچ مدلولی دلالت نکند، صدایی گنگ بیش نیست و مدلولی که هیچ صورتی برای دلالت بر آن وجود نداشته باشد، قابل شناخت و دریافت نیست. سوسور تأکید کرده که صدا و اندیشه (یا دال و مدلول) درست مانند دو روی یک کاغذ از هم جدایی‌ناپذیرند. این دو سوی نشانه، به واسطهٔ یک پیوند متداعی، ارتباط تنگاتنگِ ذهنی دارند. از دید سوسور، این دو وجه نشانه وابستگی متقابل دارند و هیچ یک بر دیگری مقدم نیست. نشانه محال است که از لفظ بدون معنی و یا معنی بدون لفظ تشکیل شده باشد. نشانه‌شناسی اجتماعی که برخاسته از دانش نشانه‌شناسی به‌طور عام است، بیش از هر کس وام‌دار مایکل هلیدی است. هلیدی در واقع پرچم‌دار رویکرد نقش‌گرایی به زبان و معرفی‌کنندهٔ «نشانه‌شناسی اجتماعی» است. در این رویکرد آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد شکل‌گیری معنا است. می‌توان گفت معنا، حاصل برهم‌کنشِ ذهنیت معناساز و ذهنیت معناپرداز از یک سو و از سویی دیگر نظام زبانی به کار گرفته شده، زیستگاه اجتماعی و فضای اجتماعی – فرهنگی دخیل در آن است. معناپردازان و دریافت‌کنندگان معنا درون همان بافت فرهنگی – اجتماعی‌ای قرار دارند که متن نیز درون آن شکل گرفته است. (ساسانی، ۱۳۸۹: ۸)

به اعتقاد پیر گیرو «یکی از نخستین شرط‌های زندگی اجتماعی این است که شخص بداند با چه کسی رابطه دارد و بنابراین بتواند هویت اشخاص و گروه‌ها را بازشناسد. این کارکرد نشان‌ها و شاخص‌هاست» (گیرو، ۱۳۹۹: ۱۴۷). او در تبیین رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی، ابتدا دو سطح کلان نشانه و رمزگان را از هم تفکیک می‌کند و سپس نشانه‌ها را به دو دستهٔ نشانه‌های هویت و نشانه‌های نزاکت تقسیم می‌کند، و هر کدام را توضیح می‌دهد.

نشانه‌های هویت

نشان‌ها و شاخص‌ها: نشان‌ها و شاخص‌ها، نشانه‌های تعلق فرد به یک گروه اجتماعی و یا اقتصادی هستند و کارشان این است که سازمان‌بندی جامعه و روابط میان افراد و گروه‌ها را به نمایش بگذارد. (گیرو، ۱۳۹۹: ۱۴۷) این نشانه‌ها عبارتند از:

آرم، توتم، پرچم و.. که بیانگر تعلق فرد به یک خانواده و یا یک کلان هستند که می‌توانند به گروه‌های بزرگتر مثل شهر و منطقه نیز گسترش پیدا کنند.

یونیفورم هم نشانهٔ یک گروه است که می‌تواند شامل گونه‌های مختلفی شود اعم از: گروه اجتماعی (اشرافیت، بورژوازی، عوام و...)؛ گروه سازمانی؛ گروه شغلی؛ گروه فرهنگی؛ گروه قومی.

نشان‌ها و مدال‌ها، بازماندهٔ نمادین آرم‌ها و یونیفورم‌ها هستند.

خال‌کوبی، آرایش، مدل مو و...

نام‌ها و لقب‌ها

علائم تجاری

نشانه‌های آداب معاشرت: نشانه‌های هویتی نمودگار تعلق شخص به یک گروه یا انتساب او به یک کارکرد است. اما از سوی دیگر انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. به این منظور، آن‌ها از نشان‌ها و شاخص‌ها به عنوان راهی برای شناساندن خود به دیگران استفاده می‌کنند. اما این روابط پایدار با روابط گذرای خاصی همراه می‌شوند که به تناسب افراد و موقعیت‌های گوناگون تغییر می‌کنند. از این دست، ما نشانه‌های دیگری داریم که مهم‌ترین آن‌ها ویژگی‌های بدنی و ایما و اشاره‌ها هستند:

لحن کلام: یکی از عمومی‌ترین سویه‌های بیان روابط میان فرستنده و گیرنده است. این لحن می‌تواند خودمانی، محترمانه، طنزآمیز، آمرانه، ملایم و ... باشد.

سلام و خداحافظی: نیز همان نقش را بازی می‌کنند و وجه مشخصهٔ آن‌ها این است که قراردادی‌اند و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر تغییر می‌کنند.

توهین: صورت منفی سلام و خداحافظی و نشانه‌ای مبتنی بر دشمنی است. توهین‌ها با اینکه انواع مختلفی دارند، باز قراردادی‌اند.

اطوارپژوهی: به معنای مطالعهٔ حرکات، عبارت است از تحلیل حالت چهره، ایما اشاره‌ها و...

خوراک: یکی از شیوه‌های مهم تعیین هویت گروه‌ها و نزاکت است. این مقوله در چنبرهٔ تابوها گرفتار است. (گیرو، ۱۳۹۹: ۱۵۰–۱۵۱)

رمزگان‌ها

رمزگان‌ها در حکم نهادهایی عمل می‌کنند که چه از وجودشان آگاه باشیم یا نه، به تعدیل، تعیین، و از همه مهم‌تر تولید معنی می‌پردازند. در نتیجه مشاهده می‌کنیم، هر متنی، چنانچه به درستی تحلیل شود، نه بازتاب «واقعیت» بلکه تولیدکننده و تکثیرکنندهٔ واقعیت است. (سجودی،۱۳۹۵: ۱۴۴) «رمزگان‌ها نظام‌های پویایی هستند که در طول زمان تغییر می‌کنند و بنابراین همانقدر که اجتماعی و فرهنگی‌اند، تاریخی نیز هستند. رمزی شدن فرایندی است که با آن قراردادها تثبیت می‌شوند» (چندلر،۱۳۸۷: ۲۵۳). گیرو رمزگان‌ها را این گونه طبقه‌بندی می‌کند: پوشاک، غذا، حرکت، فاصله و مانند آنها نشانه‌هایی هستند که به نسبت‌های متفاوت و به وجوه گوناگون در شکل‌بندی انواع ارتباطات اجتماعی مشارکت می‌کنند. این ارتباطات شامل: مناسک، جشن‌ها، مراسم، آیین‌ها و... هستند. (گیرو، ۱۳۹۹: ۱۵۶–۱۵۷)

۲-۲- نشانه‌های هویت در داستان حسنک وزیر

۲-۲-۱- دین

مقولهٔ دین در داستان حسنک وزیر جایگاه بسیار مهمی دارد، تا جایی که بر اساس متن می‌توان چنین استدلال کرد که کل داستان بر دار شدن حسنک، پایه‌ای دینی دارد. در واقع «قرمطی» بودن که به حسنک نسبت داده شد، بهانه‌ای بود برای کشتن او. با این اوصاف، عنصر دین، به اشکال مختلف در متن حضور دارد که به آن‌ها می‌پردازیم:

اعتقادات دینی نویسنده: ابوالفضل بیهقی، نویسنده‌ای اهل دین است که عقاید دینی خود را به انحای مختلف در متن نشان داده‌است. او به مسئلهٔ جهان آخرت و مکافات پس از مرگ اعتقاد دارد و در باب خواجه بوسهل زوزنی که در حقّ دیگران ظلم کرده است می‌گوید: «خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آنچه از وی رفت گرفتار» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۱). یکی از اعتقادات نویسنده که ناشی از دیدگاه اشعری او است، اعتقاد به قضا و قدر است. در واقع نویسنده معتقد است همه چیز در حکم قضای الهی است، و بر همین اساس تنها عامل ناکارآمدی مکرهای بوسهل زوزنی را قضای الهی می‌داند: «قضای ایزد با تضریب‌های وی موافقت و مساعدت نکرد» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۲).

استفادهٔ نویسنده از آیات و احادیث در استناد به سخن خود: بیهقی برای تائید و تاکید بر سخنان خود از احادیث و آیات قرآنی نیز استفاده می‌کند و بدین صورت مخاطب را به یک منبع دینی معتبر ارجاع می‌دهد: «شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده بود، و لا تبدیل لخلق الله» (همان)

«نعوذ بالله من الخذلان» (همان: ۲۲۳) «قال الله عزّ ذکره – وقوله الحق– الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحبّ المحسنین» (همان) «حسنک را به پای دار آوردند. نعوذبالله من قضاء السوء. و دو پیک را ایستانیده بودند که از بغداد آمده‌اند. قرآن‌خوانان قرآن می‌خواندند» (همان). «این است حسنک و روزگارش و گفتارش رحمه‌الله علیه. این بود که گفتی دعای نیشابوریان مرا بسازد و نساخت» (همان: ۲۳۴).

جایگاه و نفوذ خلیفهٔ دینی در امر حکومت: جایگاه خلیفهٔ دینی در امر حکومت در دورهٔ غزنویان بسیار حائز اهمیت است. درواقع پادشاه برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، از خلیفه که در جایگاه نمایندهٔ خدا است حکم حکومتی می‌گیرد که این حکم در قالب «خلعت» و «لوا» در تاریخ بیهقی نمود دارد. از سویی دیگر، مکاتبهٔ پادشاه با خلیفه نیز دالّ دیگری بر مشروعیت این حکومت است: «و رسول را که از نشابور آمده بود و عهد و لوا و خلعت آورده پیغام داده که: حسنک قرمطی است، وی را به دار باید کرد» (همان: ۲۲۵). بوسهل زوزنی که در این حکایت، شخصیتی حیله‌گر و کینه‌توز معرفی شده، برای انتقام گرفتن از حسنک، به ماجرای قرمطی بودن حسنک و دل‌خوریِ خلیفه اشاره می‌کند: «حجت بزرگ‌تر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان استد تا امیرالمؤمنین قادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود بازگرفت» (همان: ۲۲۴). امیر مسعود، پادشاه وقت، پسر و جانشین محمود غزنوی است. او در این ماجرا، تمایلی به کشتن حسنک ندارد اما به دلیل سعایت بوسهل زوزنی در نهایت حکم به اعدام حسنک می‌دهد. او پیش از صدور حکم، ماجرای آزردگی خلیفه را مطرح می‌کند و با وزیر خود، خواجه احمد میمندی مشورت می‌گیرد: «در اعتقاد این مرد سخن می‌گویند، بدان‌که خلعت مصریان بستد برغم خلیفه و امیرالمؤمنین بیازرد و مکاتبت از پدرم بگسست» (همان: ۲۲۵). «امیر مرا پرسید از حدیث حسنک، پس از آن از حدیث خلیفه، و گفت چه گویی در اعتقاد این مرد و خلعت ستدن از مصریان؟ من در ایستادم و رفتن به حجت آنگاه که از مدینه به وادی القری بازگشت بر راه شام و خلعت مصری بگرفت» (همان). امیر مسعود در آخرین پیغامی که برای حسنک می‌فرستد، به نفوذ حکم خلیفه اشاره می‌کند و چنین بیان می‌دارد: «ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای، و به فرمان او بر دار کنند» (همان: ۲۳۳). در باب نفوذ چشمگیر خلیفه می‌توان گفت که حرکت امیر حسنک، اگر هم از روی ضرورت سیاسی بود، بر خلیفهٔ عباسی که خود را ولی‌نعمت دولت غزنوی می‌دانست گران آمد، خصوصاً که حسنک پس از ستاندن خلعت به بغداد نرفته بود و به سوی خراسان آمده بود. (آژند، ۱۳۸۱: ۷۸) از همین روی خلیفه همواره در صدد فرصتی بود تا بدین وسیله از حسنک انتقام بگیرد و این امر در دوران مسعود غزنوی محقّق شد: «دو مرد پیک راست کردند با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده‌اند و نامهٔ خلیفه آورده که حسنک قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ بباید کشت تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۳۲).

این نفوذ در دوران سلطان مسعود آن‌چنان زیاد است که حتی برای اثبات اجرای حکم او نیز باید سر حسنک را به دارالخلافه می‌فرستادند: «سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه» (همان: ۲۳۳) اما محمود غزنوی، پدر سلطان مسعود که حسنک در دوران او وزارت داشته است، قرمطی بودن حسنک را باور نکرد و در دفاع از وزیر

خود، رابطهٔ خود را با خلیفه تیره کرد و به نوعی مانع نفوذ حکم او شده بود: «بدین خلیفهٔ خرف شده بباید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می‌کشند، و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است، و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم» (همان: ۲۲۷) «امیر پرسید آن خلعت و طرایف به کدام موضع سوختند؟ که امیر را نیک درد آمده بود که حسنک را قرمطی خوانده بود خلیفه» (همان: ۲۲۸)

قرمطی بودن: اصطلاح قرمطیان بر داعیانی که دعوت خود را در سرزمین ایران پی‌گیری می‌کردند، بنا به تأکیدی است که منابع بر آنها دارند وگرنه نمی‌توان آنها را با مرز قاطعی از سایر اسماعیلیان جدا کرد. جنبش آنها در ری، فارس، شمال ایران، خراسان، ماوراءالنهر و سیستان برای دستیابی به پیروان زیاد، با اشتیاق تمام دنبال می‌شد. اینان با اینکه در مرز خطر گام برمی‌داشتند، ولی از شیوهٔ تعلیمات خود دست برنمی‌داشتند. از روزگاری که فاطمیان در شمال آفریقا جنبش خود را علنی کردند (۲۹۷ ه.ق.) چهرهٔ داعیان آنان در سرزمین ایران شفافیت بیشتری یافت و شناخت زیادی از آنها به دست آمد. (آژند، ۱۳۸۱: ۶۸) حسنک به عنوان یکی از شخصیت‌های مهم در این حکایت، در دوران محمود غزنوی وزیر بوده‌است. در آن دوران به حسنک تهمت قرمطی بودن می‌زنند و این موجبات ناراحتی خلیفه را فراهم می‌کند و در نهایت همین موضوع باعث کدورت بین سلطان محمود و خلیفهٔ وقت می‌شود، و خلیفه مکاتبهٔ خود را با محمود غزنوی قطع می‌کند. این مسئله از زبان شخصیت‌های مختلف مطرح می‌شود. در این روایت، می‌توان گفت مسئلهٔ قرمطی بودن حسنک، مسئله‌ای کلیدی است و آن‌چنان حائز اهمیت است که در نهایت موجب مرگ این وزیر می‌شود. باتوجه به متن، می‌توان چنین دریافت که قرمطی بودن حسنک، صرفاً افترایی است که به او نسبت داده‌اند و از قضا کسانی چون بوسهل زوزنی که این تهمت را زدند، در دربار مسعود غزنوی نفوذ و جایگاه ویژه‌ای داشتند. بوسهل در این داستان در مقام پاسخ و اقناع مسعود غزنوی در باب قرمطی بودن حسنک چنین می‌گوید: «حجت بزرگ‌تر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان استد تا امیرالمؤمنین قادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود بازگرفت» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۴). اما مسعود غزنوی در مشورت با وزیر خود در باب قرمطی بودن حسنک، صرفاً گفته‌های دیگران را نقل می‌کند، و خود دلیل محکمی برای آن ندارد: «در اعتقاد این مرد سخن می‌گویند، بدان‌که خلعت مصریان بستد برغم خلیفه و امیرالمؤمنین بیازرد و مکاتبت از پدرم بگسست» (همان: ۲۲۵) مسعود غزنوی برای تحکیم سلطنت خود به تأیید خلیفه نیاز مبرم داشت، از همین روی یکی از دلایلی که بر اساس آن راضی به مرگ حسنک شده بود، همین موضوع بود. او در آخرین لحظات زندگی حسنک چنین پیامی می‌فرستد: «ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای، و به فرمان او بر دار کنند» (همان: ۲۳۳). خواجه احمد حسن میمندی که وزیر دربار و مورد مشورت سلطان مسعود است، تهمت قرمطی بودن حسنک را نمی‌پذیرد؛ اما با توجه به اینکه یقین دارد سخنش مورد توجه سلطان قرار نمی‌گیرد، تصمیم می‌گیرد به شیوه‌ای در این باره سخن بگوید که دست کم در خون حسنک شریک نباشد: «اگر بر وی قرمطی درست گردد در خون او سخن نگویم» (همان: ۲۲۶). از سویی دیگر، خود حسنک وزیر نسبت به این فرقه گرایشی ندارد. او برای تبری جستن از این تهمت و همچنین اثبات بی‌گناهی خود، مخاطب را به گذشته‌ای ارجاع می‌دهد که اتفاقاً بوسهل زوزنی، به دلیل قرمطی بودن در بازداشت بوده است: «حدیث قرمطی به از این باید، که او را باز داشتند بدین تهمت نه مرا» (همان: ۲۳۰).

باورهای دینی شخصیت‌های روایت: غیر از باورهای دینی نویسنده، در خلال این روایت باورهای دینی شخصیت‌های مختلف نیز قابل تأمل است؛ از جمله اعتقاد به قضا و قدر و جاری بودن حکم خدا در امور مختلف. خواجه احمد حسن میمندی می‌گوید: «قصد جان من کرده بودند، و خداوند عزّوجل نگاه داشت، نذرها کردم و سوگندان خوردم که در خون خلق، حق و ناحق، سخن نگویم» (همان: ۲۲۵). حسنک نیز بیان می کند «اگر امروز اجل رسیده است کس باز نتواند داشت که بر دار کنند یا جُز دار، که بزرگتر از حسین علی نِیم» (همان: ۲۳۰). «و پذیرفتم از خدای عزّوجل اگر قضایی است بر سر وی قوم او را تیمار دارم» (همان:

۲۳۱). حلالیت‌طلبی نیز یکی از باورهای دینی شخصیت‌ها است. حسنک در آخرین روزها به وزیر می‌گوید: «خواجه مرا بحل کند» (همان).

مناسک دینی: یکی از مقولاتی که در این روایت، وجهۀ دینی دارد اشاره به مناسک، آیین‌ها، و فرایض دینی است. از جمله؛ خواندن قرآن و نماز، گرفتن روزه، و گزاردن حج: «آن روز که حسنک را بر دار کردند استادم بونصر روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه‌مند بود» (همان: ۲۳۶) «بدان وقت که حسنک از حج بیامد» (همان: ۲۲۵). « وی را به طارم بردند و تا نماز پیشین بماند» (همان: ۲۲۹). «بوسهل نزد پدرم آمد نماز خفتن» (همان: ۲۳۲). «بسیار بلاها دید و محنت‌ها کشید و امروز بر جای است و به عبادت و قرآن خوندن مشغول شده است» (همان: ۲۳۳).

۲-۲-۲- پوشاک

از جمله مقولات مهم که نشانه‌های اجتماعی را آشکار می‌کند مقولۀ پوشاک است. در داستان حسنک وزیر، نویسنده تنها پوشاک حسنک را توصیف می‌کند که این توصیف‌ها دلالت بر جایگاه حسنک و موقعیت‌های مختلفی دارد که این شخصیت در آن حضور دارد. نخستین توصیف مربوط به حضور واقعی حسنک در داستان است. در واقع این حضور معنادار با توصیف پوشش شخصیت همراه است: «حسنک پیدا آمد بی‌بند، جبّه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد، خلق گونه، درّاعه و ردائی سخت پاکیزه و دستاری نیشابوری مالیده و موزۀ میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا بود» (همان: ۲۲۹). توصیف دیگر، مربوط به زمان اعدام حسنک است. در اینجا بی‌تعلقی حسنک به دنیا و شاید دل کندن او از دنیا را می‌توان در «دور انداختن» این پوشاک دید: «حسنک را فرمودند جامه بیرون کش. وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه‌های ازار را ببست و جبّه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار ایستاد و دست‌ها در هم زده» (همان: ۲۳۳).

همچنین اشاره به کلاه آهنینی می‌شود که در مراسم اعدام بر سر حسنک گذاشتند؛ این کلاه هم جنبۀ دینی دارد و هم سیاسی: «خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمداً تنگ چنان‌که روی و سرش نپوشیدی» (همان).

۲-۲-۳- شغل

حیات انسان به کار او گره خورده است. شغل صرفاً محدود به تجربه نیست، بلکه به صورت یک امر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و روان‌شناختی نیز حائز اهمیت است. مفهوم کار در نظر کنش‌گرانِ اجتماعی، دربرگیرندۀ مفهوم خُردتری به نام اشتغال است. اشتغال به مجموعه فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که هدف آن کسب درآمد است. (رضی، ۱۳۸۱: ۲۹۶). اما در حکایت حسنک وزیر، مفهوم شغل، صرفاً در جهت کسب درآمد نیست، بلکه بیشتر دلالت بر پایگاه و جایگاه اجتماعی، سیاسی و دینی افراد دارد و به تبع آن، نفوذ آن‌ها را در امور مختلف نشان می‌دهد. از جمله:

نویسندگی: در آغاز این حکایت، نویسنده، ابوالفضل بیهقی، خود را کاتبی می‌داند که نسبت به مسئولیت خود واقف است. او در واقع می‌داند نوشتن او صرفاً جنبۀ سرگرمی ندارد، بلکه در آینده مورد قضاوت قرار خواهد گرفت: «فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۱). «در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیّدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندر این موافقت کنند و طعنی نزنند» (همان: ۲۲۲) .

به غیر از شغل راوی که نویسندگی است و ماجرا از زاویه‌ی دید او روایت می‌شود، مشاغل دیگری که در این روایت وجود دارد، غالباً جنبۀ سیاسی _ دینی دارند. در واقع این مشاغل در جهت تقویت ارکان سیاسی و دینی است.

حاکمیت: در بُعد سیاسی، بالاترین شغل مربوط به پادشاه است که حاکمیت کشور در دست اوست و اگرچه بنابر مصلحت کشور، دیگر ارکان را به مشورت می‌طلبد، اما همۀ حکم‌ها در نهایت با تایید او به اجرا در می‌آید: «امیر خداوند پادشاه است، آنچه فرمودنی است بفرماید» (همان: ۲۲۶). «در راه مرا که عبدوسم گفت: تا بتوانی خداوند را بر آن دار که خونِ حسنک ریخته نیاید که زشت‌نامی

تولد کند» (همان: ۲۲۷). «به روزگار سلطان محمود به فرمان وی در باب خواجه ژاژ می‌خاییدم که همه خطا بود، از فرمان‌برداری چه چاره، به ستم وزارت مرا دادند و نه جای من بود» (همان: ۲۳۱).

وزارت: بعد از پادشاه، مهمترین شغل وزارت است که در این روایت، این شغل منسوب به خواجه احمد حسن میمندی است. سلطان مسعود در همهٔ امور با وزیر خود مشورت می‌کند: «یک روز خواجه احمد حسن را چون از بار برمی‌گشت، امیر گفت که خواجه تنها نشیند که سوی پیغامی است بر زبان عبدوس» (همان: ۲۲۴). «هر چند آن سخن پادشاهانه بود، به دیوان آمدم و چنان نبشتم نبشته‌یی که بندگان به خداوندان نویسند» (همان: ۲۲۸) و اینکه وزیر جایگاه ویژه‌ای داشته: «خواجه امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی نشیند نگذاشت و بر دست راست من نشست. و بر دست راست خواجه، ابوالقاسم کثیر و بونصر مشکان را بنشاند– هرچند ابوالقاسم کثیر معزول بود، اما حرمتش سخت بزرگ بود– و بوسهل بر دست چپ خواجه، از این نیز سخت بتابید» (همان: ۲۲۹).

خلافت: در مقابل پادشاه که جایگاه سیاسی دارد، خلیفه پایگاه دینی دارد و این دو رکن همواره در تقویت یکدیگر می‌کوشند. به بیانی دیگر به همان میزان که فرمانهای پادشاه لازم‌الاجرا است، اجرای احکام خلیفه نیز در جهت مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی نیز ضروری است: «خداوند یاد دارد که به نشابور رسول خلیفه آمد و لوا و خلعت آورد، و منشور و پیغام در این به چه جمله بود» (همان: ۲۲۴) «دو مرد پیک راست کردند با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده‌اند و نامهٔ خلیفه آورده که حسنک قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ بباید کُشت تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ‌کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد» (همان: ۲۳۲).

مشاغل سیاسی ـ دینی: بسیاری از مشاغل در این روایت هم جنبهٔ سیاسی دارند و هم دینی. درواقع این نوع مشاغل دلالت بر این دارند که نظام سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به اوامر خود، نیاز به دلایلی دینی دارد تا از هر گونه شائبه‌ای در امان باشد: «حسنک را آنجا خواهند آورد با قضات و مزّکیّان تا آنچه خریده آمده است جمله به نام ما قباله نبشته شود و گواه گیرد با خویشتن» (همان: ۲۲۸) «خواجه به طارم رفت و جملهٔ خواجه شماران و اعیان و صاحب دیوان رسالت و خواجه ابوالقاسم کثیر — هرچند معزول بود– و بوسهل زوزنی و بوسهل حمدوی آنجا آمدند. و امیر دانشمند نبیه و حاکم لشکر را، نصر خلف، آنجا فرستاد. و قضات بلخ و اشراف و علما و فقها و معدّلان و مزکیان، کسانی که نامدار و فراروی بودند همه آنجا حاضر بودند و بنشسته» (همان: ۲۲۸). «تا نزدیک نماز پیشین بماند، پس بیرون آوردند و به حرس باز بردند و بر اثر وی قضات و فقها بیرون آمدند» (همان: ۲۲۹). «دو قباله نبشته بودند همه اسباب و ضیاع حسنک را به جمله از جهت جهت سلطان، و یک یکی ضیاع را نام بر وی خواندند و وی اقرار کرد به فروختن آن به طوع و رغبت و آن سیم که معین کرده بودند بستد، و آن کسان گواهی نبشتند، و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضات نیز، علی‌الرسم فی امثالها» (همان: ۲۳۰–۲۳۱) «و این مجلس را حاکم لشکر و فقیه نبیه به امیر رسانیدند» (همان: ۲۳۱) «و در شهر خلیفهٔ شهر را فرمود داری زدن بر کران مصلای بلخ» (همان: ۲۳۲).

۲-۳- نشانه‌های آداب معاشرت در داستان حسنک وزیر

۲-۳-۱- لحن کلام

افراد در گفتگوهای روزمره و در موقعیت‌های مختلف، از لحن‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. لحن در اصطلاح روایت‌شناسان علاوه بر اینکه به معنای شیوهٔ بیان هر شخصیت است که به آن لحن گفتاری می‌گویند، به معنای ایجاد حالت و فضای خاص بیانی در داستان است که نویسنده به وسیلهٔ آن تلقی خود را از موضوع داستان و شیوهٔ مواجهه با مخاطبان را به نمایش می‌گذارد که به آن لحن عمومی یا لحن کلی داستان می‌گویند» (فرهنگی و خشک بیجاری، ۱۳۹۳: ۱۴۴). بر دار کردن حسنک وزیر، ماجرایی تاریخی است که از زبان ابوالفضل بیهقی روایت می‌شود، بر همین اساس بیشتر مطالب از زاویه دید نویسنده بیان می‌شود، مگر اینکه به ضرورت گفتگوی میان شخصیت‌ها را بازگو کند. در گفتگوهای معدود صورت گرفته، لحن‌های مختلفی وجود دارد که غالباً دلالت بر تحقیر یا تعظیم مخاطب است.

لحن تحقیرآمیز و سرزنش‌گر: در موارد متعدد که خواجه احمد حسن، بوسهل زوزنی را مخاطب قرار می‌دهد لحن او تحقیرآمیز و سرزنش‌گر است: «خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای بشد» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۹). «خواجه بوسهل را بسیار ملامت کرد، و وی خواجه را بسیار عذر خواست و گفت با صفرای خویش برنیامدم» (همان: ۲۳۱). «خواجه بانگ بر او زد و گفت این مجلس سلطان را که اینجا نشسته‌ایم هیچ حرمت نیست؟» (همان: ۲۳۰)

لحن مشفقانه: وزیر در مقابل حسنک که محکوم به اعدام شده است، لحنی سرشار از شفقت دارد: «خواجهٔ بزرگ روی به حسنک کرد و گفت: خواجه چون باشد و روزگار چگونه می‌گذارد؟ گفت جای شکر است. خواجه گفت دل‌شکسته نباید داشت که چنین حال‌ها مردان را پیش آید، فرمانبرداری باید نمود به هرچه خداوند فرماید» (همان: ۲۳۰) «حاضران را بر وی رحمت آمد. و خواجه آب در چشم آورد و گفت: از من بحلی و چنین نومید نباید بود که بهبود ممکن است» (همان: ۲۳۱).

لحن مقتدرانه: لحن سلطان نسبت به زیردستان فرمایشی است: «امیر بوسهل را بخواند و نیک بمالید که گرفتم که بر خون این مرد تشنه‌ای، وزیر ما را حرمت و حشمت بایستی داشت» (همان: ۲۳۱). «امیر خواجه را گفت به طارم باید نشست که حسنک را آنجا خواهند آورد با قضات و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله به نام ما قباله نبشته شود» (همان: ۲۲۸).

لحن کینه‌توزانه و پرخاش‌گر: بوسهل زوزنی در این روایت، شخصیتی است که در حال کینه‌توزی و عداوت است، بر همین اساس در بیشتر گفتگوها یا لحن کینه‌توزانه و پرخاشگر دارد و یا اینکه به دلیل تندخویی سابق خود، در حال عذرخواهی است: «بوسهل گفت: از آن ناخویشتن‌شناسی که وی با خداوند در هرات کرد در روزگار امیر محمود یاد کردم خویش را نگاه نتوانستم داشت، و بیش چنین سهو نیفتد» (همان: ۲۳۱). «بوسهل را طاقت برسید گفت خداوند کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیرالمؤمنین چنین گفتن؟» (همان: ۲۳۰). «بوسهل را صفرا بجنبید و بانگ برداشت و فرادشنام خواست شد» (همان).

۲-٤- ارتباط غیرکلامی

ارتباط غیرکلامی شامل اشاره‌ها، حرکات اندام، وضع اندام، حالت‌های چهره و مانند آنها است. (ریچموند و مک کروسی، ۱۳۸۸: ۱۷). از آنجا که روایت بر دار کردن حسنک، روایتی تاریخی است، نویسنده وقایع را بیشتر در قالب ارتباط‌های غیرکلامی توصیف می‌کند. به بیانی دیگر این ارتباط‌های غیر کلامی، نظامی دلالت‌مند هستند که معانی مختلف را به شکلی پنهان به مخاطب القا می‌کنند. ارتباط‌های غیرکلامی در این روایت، القا کنندهٔ مفاهیمی همچون؛ حقارت، احترام، کینه‌توزی و عداوت، شفقت، وقار و صبر است.

حقارت: بوسهل زوزنی برای تحقیر حسنک، او را به دست چاکر خود علی رایض سپرده بود، و علی رایض علاوه بر به بند کشیدن حسنک او را تحقیر نیز می‌کرد: «علی رایض حسنک را به بند می‌برد و استخفاف می‌کرد و تشفّی و تعصّب و انتقام بود» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۴). نکتهٔ جالب توجه این است که چنین تحقیر و استخفافی در دورهٔ سلطان محمود، حسنک که وزیر محمود بوده در حقّ بوسهل زوزنی روا داشته است: «یک روز به سرای حسنک شده بود به روزگار وزارتش پیاده و به درّاعه، پرده‌داری بر وی استخفاف کرده بود و وی را بینداخته» (همان: ۲۲۵). خواجه احمد حسن میمندی، وزیر دربار نیز رابطه خوبی با بوسهل ندارد. او نیز برای کوچک شمردن بوسهل، او را سمت چپ خود می‌نشاند: «بوسهل بر دست چپ خواجه، از این نیز سخت بتابید» (همان: ۲۲۹).

احترام: احترام و شفقت وزیر دربار، خواجه احمد حسن میمندی نسبت به حسنک، در ارتباط‌های غیر کلامی او مشهود است. برپای خواستن خواجه در مقابل حسنک، و او را سمت راست خود نشاندن، نشانه‌ای از چنین احترامی است. «چون حسنک بیامد خواجه برپای خاست، چون او این مکرمت بکرد همه اگر خواستند یا نه بر پای خواستند» (همان). «خواجه امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی نشیند نگذاشت و بر دست راست من نشست. و بر دست راست خواجه، ابوالقاسم کثیر و بونصر مشکان را بنشاند- هرچند ابوالقاسم کثیر معزول بود، اما حرمتش سخت بزرگ بود- و بوسهل بر دست چپ خواجه، از این نیز سخت بتابید»

(همان). «حاضران را بر وی رحمت آمد. و خواجه آب در چشم آورد و گفت: از من بحلی و چنین نومید نباید بود که بهبود ممکن است» (همان: ۲۳۱)

کینه‌توزی و عداوت: کینه‌توزی بوسهل زوزنی، در رفتارهای غیرکلامی او نیز به خوبی قابل دریافت است. «و به بلخ در امیر می‌دمید که ناچار حسنک را بر دار می‌باید کرد» (همان: ۲۲۴). «بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت برخاست نه تمام و بر خویشتن می‌ژکید» (همان: ۲۲۹) «بوسهل برنشست و آمد تا نزدیک دار و بر بالایی بایستاد.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۳۲) «وی نیک از جای بشد» (همان: ۲۲۹). خواجه احمد حسن میمندی، وزیر دربار نیز نسبت به بوسهل زوزنی نظر مثبتی ندارد و این امر در رفتار او مشهود است: «خواجه به خشم در بوسهل نگریست» (همان: ۲۳۰).

شفقت: حسنک وزیر اگرچه مورد غضب شاه و خلیفه و بوسهل زوزنی بود، و همین غضب موجبات مرگ او را فراهم آورد، اما نزد مردم چهرهٔ محبوبی بود و همین امر شفقت آنها را نسبت به او برمی‌انگیخت. در این روایت، مردم خارج از دربار و تنها در لحظهٔ اعدام حسنک حضور دارند و در این زمان آنها رفتارهای غیر کلامی خود را مبنی بر ابراز احساسات و شفقت نسبت به حسنک بروز می‌دهند: «میکائیل بدانجا اسب بداشته بود پذیرهٔ وی آمد وی را مؤاجر خواند و دشنام‌های زشت داد. حسنک در وی ننگریست و هیچ جواب نداد. عامهٔ مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد و از آن زشت‌ها که بر زبان راند و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکائیل را چه گویند» (همان: ۲۳۲) «و خواست که شوری بزرگ به پای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشاندند و حسنک سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند و بر مرکبی که هرگز ننشسته بود بنشاندند و جلادش استوار ببست و رسن‌ها فرو آورد» (همان: ۲۳۴) «آواز دادند که سنگ دهید، هیچ‌کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زارزار می‌گریستند، خاصه نیشابوریان» (همان). بونصر مشکان، استاد بیهقی نیز در این ماجرا نسبت به حسنک احساس شفقت و دلسوزی دارد و بعد از مرگ او بسیار متأثر است. او این حس را در رفتار غیر کلامی خود نشان می‌دهد: «آن روز که حسنک را بر دار کردند، استادم بونصر، روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه‌مند بود» (همان: ۲۳۶).

صبر و وقار: می‌توان گفت یکی از متفاوت‌ترین و حتی تأثیرگذارترین رفتارهای غیرکلامی، مربوط به حسنک به هنگام به دار آویختن اوست. در واقع آنچه به شخصیت حسنک ابهتی ویژه می‌بخشد و مخاطبان را متأثر می‌سازد، سکوت به همراه صبوری و وقار او به هنگام اجرای حکم است. او نه به پیغام پادشاه وقعی می‌نهد و نه واکنشی نسبت به اجراکنندگان حکم نشان می‌دهد: «حسنک را هم‌چنان می‌داشتند، او لب می‌جنبانید و چیزی می‌خواند» (همان: ۲۳۳) «و در این میان احمد جامه‌دار بیامد سوار و روی به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان می‌گوید: این آرزوی تست که خواسته بودی و گفته که: چون تو پادشاه شوی ما را بر دار کن. ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای، و به فرمان او بردار می‌کنند. حسنک البته هیچ پاسخ نداد» (همان). «پس آواز دادند او را که بدو. دم نزد و از ایشان نیندیشید» (همان: ۲۳۴) «حسنک را فرمودند جامه بیرون کش. وی دست اندر زیر کرد و اِزار بند استوار کرد و پایچه‌های اِزار را ببست و جبّه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار ایستاد و دست‌ها در هم زده» (همان: ۲۳۳). مادر حسنک نیز همچون فرزندش، بعد از شنیدن خبر مرگ حسنک با وقار تمام با این موضوع مواجه می‌شود: «و مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور، چنان شنودم که دوسه ماه از او این حدیث پنهان داشتند، چون بشنید جزعی نکرد چنانکه زنان کنند، بلکه بگریست به درد چنان‌که حاضران از درد وی خون بگریستند» (همان: ۲۳۶).

۳– نتیجه‌گیری

اگرچه از نظر نشانه‌شناسی کل ماجرای بردار کردن حسنک وزیر یک نشانه است با این توضیح که سلطان قصد دارد اموال حسنک را مصادره کند، لذا علی رغم علم به بی گناهی حسنک، به اعدام او رضا می‌دهد و دستور مصادرهٔ اموالش را نیز صادر می کند. اما

بر اساس نظریهٔ پیر گیرو در همین نشانهٔ کلان، نشانه‌های هویت و آداب معاشرت اجتماعی در شکل‌گیری لایه‌های پنهان معنای متن دخیل هستند. دین، پوشاک و شغل نشانه‌های برجستهٔ هویتی و لحن کلام و ارتباطات غیر کلامی نشانه‌های شاخص آداب معاشرت در این داستان هستند. مقولهٔ دین در این روایت در سطوح و ابعاد مختلف جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد. اعتقادات دینی نویسنده، استفادهٔ نویسنده از آیات و احادیث دینی، جایگاه و نفوذ خلیفه در امر حکومت، قرمطی بودن حسنک وزیر، باورهای دینی شخصیت‌های روایت و مناسک دینی، از جمله موارد دینی هستند که در شکل‌گیری نشانه‌های هویتی دخیل هستند. مشاغل موجود در متن نیز به عنوان نشانه‌های اجتماعی وجههٔ سیاسی و دینی دارند و در لایه‌های پنهان متن با هم در رقابت هستند. در بخش نشانه‌های آداب معاشرت در این داستان متناسب با شخصیت‌های داستان تقابل‌های دوگانه رقابتی در دو سطح لحن کلام و ارتباطات غیرکلامی وجود دارد. به گونه‌ای که اشخاص داستان در مقابل بوسهل زوزنی (شخصیت منفی) لحنی سرزنش‌گر و در مقابل حسنک وزیر (شخصیت مثبت و محبوب) لحنی مشفقانه دارند. این لحنها در لایه‌های پنهان متن به مخاطب القا می‌کند که هرچند حسنک به حکم پادشاه و خلیفه بر دار آویخته شد، اما حکم، حکمی ناعادلانه بوده که منشأ آن سعایت و کینه‌توزی شخصیت بانفوذی مثل بوسهل زوزنی بوده است. در ارتباطات غیرکلامی نیز نشانه‌های متنی دلالت بر این دارند که اگرچه بوسهل در تلاش است که حسنک وزیر را تحقیر کند، اما حسنک همچنان مورد شفقت و احترام وزیر و عامهٔ مردم است. و در همین راستا رفتارهای بوسهل زوزنی کینه‌توزانه است، اما رفتار حسنک وزیر، حتی به هنگام سخت‌ترین شرایط نیز با وقار و توأم با صبر است.

منابع

آژند، یعقوب، (۱۳۸۱)، «قرمطیان در ایران»، ***فصلنامهٔ تاریخ اسلام***، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۹، صص. ۶۷-۸۲.

بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۷۵)، ***تاریخ بیهقی***، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.

تسلیمی، علی و کمالی‌راد، معین، (۱۳۹۶)، «تحلیل حکایت ذکر بر دار کردن حسنک با رویکرد تاریخ‌گرایی نو»، ***مجلهٔ متن‌پژوهی ادبی***، دورهٔ ۲۴، شمارهٔ ۸۵، صص. ۲۰۵-۲۳۰.

چندلر، دانیل، (۱۳۸۷)، ***مبانی نشانه‌شناسی***، ترجمهٔ مهدی پارسا، تهران: سورهٔ مهر و پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

سجودی، فرزان، (۱۳۹۵)، ***نشانه‌شناسی کاربردی***، تهران: علم.

دلبری، حسن و مهری، فریبا، (۱۳۹۴)، «کارکرد ایدئولوژی در لایه‌های سبکی داستان حسنک وزیر»، ***متن‌شناسی ادب فارسی***، شمارهٔ ۲، صص. ۶۳-۷۸.

دوسوسور، فردینان، (۱۳۷۸)، ***دورهٔ زبان‌شناسی عمومی***، ترجمهٔ کورش صفوی، تهران: هرمس.

ذوالفقارخانی، مسلم، (۱۳۹۸)، «تعذیب و تنبیه در تاریخ بیهقی: بررسی داستان حسنک وزیر بر اساس نظریات میشل فوکو»، ***نثرپژوهی ادب فارسی***، دورهٔ ۲۲، شمارهٔ ۴۵، صص. ۱۱۹-۱۴۴.

رضی، داوود، (۱۳۸۱)، «سنجش نگرشش دانشجویان به آینده شغلی خود با توجه به عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر آن در دانشگاه مازندران»، ***مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان***، شمارهٔ ۳۰ و ۳۱، صص. ۲۹۵-۳۲۶.

ریچموند، ویرجینیا پی و مک کروسکی، جیمز، (۱۳۸۸)، ***رفتار غیرکلامی در روابط میان فردی***، ترجمهٔ فاطمه سادات موسوی و ژیلا عبدالله پور، تهران: دانژه.

زیرک، ساره، (۱۳۹۵)، «نشانه-معناشناسی عاطفی گسست و انسداد گفتمانی در داستان حسنک وزیر»، ***نقد و نظریهٔ ادبی***، شمارهٔ ۱، صص. ۷۵-۹۶.

ساسانی، فرهاد، (۱۳۸۹)، ***معناکاوی: به سوی نشانه‌شناسی اجتماعی***، تهران: علم.

طالبیان، یحیی و امین، ندا، (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی ساختارهای گفتمان‌مدار در روایت ابوالفضل بیهقی از ماجرای حسنک وزیر»، ***متن‌پژوهی ادبی***، دورهٔ ۲۲، شمارهٔ ۷۷، صص. ۹۳-۱۲۴.

فرهنگی، سهیلا و خشک بیجاری، معصومه، (۱۳۹۳)، «نشانه‌شناسی اجتماعی رمان بیوتن»، ***مجلهٔ نقد ادبی***، شمارهٔ ۲۵، صص. ۱۲۱-۱۵۱.

گیرو، پیر، (۱۳۹۹)، ***نشانه‌شناسی***، ترجمهٔ محمد نبوی، تهران: آگه.

نادری‌فر، عبدالرضا و رحمتیان، لیلا، (۱۴۰۰)، «کاوش داستان بر دار کردن حسنک وزیر بر پایهٔ گفتمان کنشی گرمس»، ***فصل‌نامهٔ علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)***، دورهٔ ۱۳، شمارهٔ ۵۰، صص. ۱۳۵-۱۵۱.